

# No West

## چرا غرب نه؟

امروزه، برای بسیاری از صاحب نظران علوم انسانی، مسلم گردیده است که غرب به عللی، از جمله بریدگی از وحی و نبوت و بیگانگی با فطرت الهی انسان، هرگز نتوانسته خود را از چالش‌های ناخواسته پیش روی علوم انسانی رها سازد. از این رو غرب از تهیه و فراهم سازی ساختار و روح و محتوای شایسته برای ساحت‌های گوناگون علوم مزبور، به واقع درمانده است. با توجه به واقعیت‌های موجود در جهان غرب، به دلیل‌های روشنی، از جمله موارد زیر به داده‌ها و پرداخت‌های غربی نمی‌توان اعتماد کرد:

دیدگاه‌های فلسفی غرب، به ویژه در حوزه علوم انسانی، اصولاً اعتبار و روابی لازم و کافی را برای سندیت یافتن و پذیرفته شدن به منزله الگوی برتر و کارآمد ندارند. زیرا، اولاً، این دیدگاه‌ها حاصل اندیشه‌های شخصی و کاملاً شخصیت یافته است که بر حسب مورد و براساس خلق و خوی اشخاص صاحب نظر، پایه گذاری شده‌اند. از آن‌جا که افراد به لحاظ فکری و شخصیتی، مدام در حال تحول‌اند، دیدگاه‌های منتسب به آنان نیز دگرگون می‌شوند و از این روی، اعتبار و کارآمدی خود را به سرعت از دست می‌دهند.

ثانیاً، دیدگاه‌های غربی از مؤلفه‌ها و عناصر اطمینان‌آوری چون وحی، نبوت، اندیشه ایمانی، خرد ناب و فطرت سلیم بی‌بهره‌اند و به جای آن، بر اعتبارات و ارزش‌های شخصی، فردی و گروهی خاص متکی‌اند.

ثالثاً، فلسفه علوم انسانی غرب، مشحون از ایسم‌ها و گرایش‌هایی چون سکولاریسم، لیبرالیسم و اومانیسم است که به آسانی نظامات منتسب به آن‌ها را از جنبه نظری و کاربردی به چالش‌هایی دچار می‌سازد؛ چالش‌هایی که برون رفت از آن‌ها به سادگی امکان‌پذیر نیست.

پرداختن به اندیشه‌ها و افکار غربی و بسنده کردن به بیان آن‌ها، رفته رفته این توهم را قوت می‌بخشد که در قلمرو فلسفه علوم انسانی، جز آنچه در قالب مطالعات و تحقیقات نظری و میدانی از غرب رسیده است، دیدگاه و مطلبی یافت نمی‌شود که بتوان بر آن تکیه کرد. از این روی، چاره‌ای جز پذیرش و به کارگیری نتایج مطالعات و تحقیقات مزبور باقی نمی‌ماند. توهم مزبور تلاش برای اسلامی سازی علوم انسانی را تحت الشعاع قرار خواهد داد.

فلسفه علوم انسانی در غرب بر سلسله‌ای از مبانی و اصولی پایه گذاری شده است که با مبانی و اصول اسلام هماهنگی و سازگاری ندارد و بلکه در مواردی حتی این دو دسته مبانی و اصول کاملاً ضد یکدیگرند.

جهان امروز، به ویژه در مسیر کاروان علم و اندیشه، جهان سهم‌بندی و سهم‌خواهی است. بدیهی است هر گروه و جریان فکری‌ای که سهم بیشتری تقدیم کند، در مقام برداشت و بهره‌بری سهم افزون‌تری خواهد برد. غرب می‌کوشد تا از هر راهی، از جمله از طریق علوم انسانی، معادله جهانی را همواره به نفع خود و در جهت تأمین اعتراض و آرمان‌های سلطه‌جویانه خویش حفظ و تثبیت کند. جهان اسلام نباید همچون گذشته بابت توجهی و غفلت از کنار این رویدادهای حساس شده و این ترفندهای تدبیر یافته بگذرد و اسلام را از کمترین و کوچکترین سهم خود باز دارد.

در بزرگ‌ترین فناوری اطلاعات و امواج ناشی از بیداری جهان، نظام‌های برگرفته از فلسفه‌های رایج علوم انسانی غرب، کارآمدی و اعتبار گذشته خود را در جوامع غربی و نیز جوامع وابسته به غرب از دست داده‌اند تا چه رسد به این که نظام‌های مزبور بتوانند برای جوامع اسلامی مفید باشند.

دنیای امروز تشنه اندیشه‌های ناب است که بتواند بحران هویت، معنویت و معنایابی در زندگی انسان معاصر را برطرف سازد. مکاتب سکولاریستی غرب نه تنها از بحران‌های فردی و اجتماعی نکاسته‌اند، بلکه به عکس هر دم بر بحران‌های تازه‌تری دامن می‌زنند که از همه ویرانگرتر می‌توان به بحران هویت و معنویت اشاره کرد.

در مجموع، انسان در نگاه علوم انسانی غربی، موجودی وانهاده، بی‌اصل و بی‌هویت است که در بهترین حالت تنها می‌تواند رفتار خویش را به مقتضای امیال نفسانی و بر حسب خواسته‌های مادی‌اش تنظیم کند. وی هر چه می‌کوشد، از عرصه مادی و زیستی و احیاناً مرتبه حیوانی فراتر نمی‌رود. مکاتب غربی چشم آدمی را بسته و افق دید او را بسیار محدود ساخته‌اند. انسان با این نگاه‌های کوتاه، کم عمق و یکسویگر؛ از بازشناسی اصالت و هویت خویش باز مانده و به سرگردانی و گم‌گشتگی دچار آمده است.

اما به هر روی، انسان باید روزی از این وضع ناگوار و این سردرگمی رها شود؛ امری که جز با توجه به عالم ملکوت و پیوند با آفریدگار جهان و انسان، شدنی و دست یافتنی نیست. این مهم مستلزم تحول بنیادین در علوم انسانی است، که جز با نگرش اسلامی و با تکیه بر منابع و مبانی و ارزش‌های اسلامی میسر نمی‌گردد.\*

\* برگرفته از کتاب «درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت»، سیداحمد رهنمایی، صص ۲۲ - ۱۷.